

رمضان) نشانه‌ای از سیاست موازنه دقیق است که وی از دهه‌های قبل به منظور حفظ و ادامه حکومتش در اردن - علی‌رغم تمامی فشارهای وارده بر آن - انجام می‌داد.

استمرار حکومت شاه حسین مبتنی بر سیاستی مشتمل بر چهار اصل بود:

۱- تکیه بر یک کشور عربی بزرگ و همزمان، تکیه بر یک ابرقدرت و تکیه بر اسرائیل و در مقابل آن، گفتگو با فلسطینی‌ها. ملک حسین نمی‌توانست از پشتیبانی اسرائیلی صرف‌نظر کند. علی‌رغم این که به صورت علنی این مطلب را اظهار نمی‌کرد- تا این که بتواند در جهت حفظ توازن و مقابله با خواست کشور عربی بزرگ یا مقابله با خواسته‌های فلسطینی، توانا باشد. سفیر بریتانیا در اردن، چارلزویستون، شاه حسین را به یک دریانورد که کشتی کوچکی را در یک اقیانوس بزرگ هدایت می‌نماید تشبیه می‌کند که امواج ویرانگر وی را از سویی به سویی دیگر پرتاب می‌کند.

مذاکرات بسیاری که رهبران اسرائیل با ملک حسین داشتند و فضای خوبی که در بیشتر آنها وجود داشت، می‌توانست آنان را

در مورد دلیل شاه حسین برای تشکیل آن جلسه‌ها به فراموشی بکشاند، اما شاه حسین مایل بود که اسرائیل مهار امثال فیصل الحسینی را در اختیار بگیرد، اما فراموش کردن این موضوع، موجب می‌شود که فیصل الحسینی به عنوان جانشین ملک حسین در آید در حالی که هیچ همپیمانی بهتر از ملک حسین وجود نداشته است.

مشارکت استراتژیک اسرائیل واردن
«گذشته و انتظارات آینده»

دان شیفتن*

مایل هستم بیشتر، سخنم را به ملک عبدالله (اول) و ملک حسین اختصاص دهم، اما قبل از آن، چند کلمه در مورد موشه زاک، متخصص امور مربوط به اردن که کتاب مهمی را تألیف نمود، و به طور گسترده‌ای اوضاع و پیچیدگی‌های اردن را مورد تدقیق و شناسایی قرار داده صحبت کنم. در خلال سخنرانی بر روابط کلی بین اسرائیل و اردن که شاهد مثل معروف Plus Ca Change, Plus Cest La Meme Chose

* دکتر دان شیفتن، شرق‌شناس و متخصص مسائل اردن و فلسطین در دانشگاه حيفا است.

«هر قدر که امور تغییر کند، باز هم همان است» اشاره کنم، اما از بیان آن، مقصودم این نیست که هیچ تغییری در طبیعت روابط بین ما و اردن در قالب مثلث اردنی-اسرائیلی-فلسطینی روی نداده است. بعضی از تغییرات که به وجود آمده، بسیار سریع و شاید انقلابی بوده است، اما به نظر من، تغییراتی که به وجود آمده هنوز دارای برخی تنگ نظریهاست که هر از گاهی در سطح روابط ظاهر می شود و این، موضوعی است که با گذشت زمان صرف نظر کردن از آن بسیار مشکل خواهد بود.

ترجیح می دهم که شبکه روابط میان اسرائیل و اردن را یک مشارکت استراتژیک بنامم، زیرا تنها رابطه منحصر به فرد اسرائیل در خاورمیانه است. در این خصوص، امکان ایجاد چنین رابطه ای را با هیچ رژیم حاکم دیگری در خاورمیانه، در پرتو حقایق موجود و قابل پیش بینی چه اکنون و چه در آینده نمی بینم. این شراکت پیچیده پس از نشیب و فرازهای مشترکی که به نوعی، اسرائیل و اردن گذرانده اند حاصل شده که در مورد بنیان این رابطه صحبت خواهیم نمود.

از گذشته می گویم که چگونه این

مشارکت آغاز گردید و چرا در حال حاضر ادامه دارد؟ و چرا در آینده طی سالهای طولانی ادامه خواهد یافت؟ این سخن با بررسی روابط داخلی مثلث اسرائیلی-اردنی-فلسطینی و کشمکش پیچیده بین جنبش ملی فلسطین با اسرائیل و هم با اردن شروع می شود و پژوهش در زمینه امکان تغییر قواعد کشمکش به صورت انقلابی انجام خواهد شد.

در ابتدا لازم است اشاره شود که کشمکش موجود بین جنبش ملی فلسطین، اسرائیل و رژیم هاشمی در اردن، یک کشمکش بنیانی و گسترده است. شاید تغییراتی در قواعد کشمکش روی دهد، زیرا که مسایل زیادی، تغییر می کند و شاید شکل دیگری بیابد، زیرا که ما در مورد یک مسئله پایدار صحبت نمی کنیم. این بررسی، انتظارات معقول را - همچنان که در دهه های قبل روی داده است - مورد مطالعه قرار می دهد و از نظر زمانی تاده سال آینده را در بر می گیرد به این شرط که عوامل موجود کنونی باقی بمانند.

به همین دلیل، مشارکت بین اسرائیل و اردن در نتیجه هراس آنها از

جنبش ملی فلسطینی است که بالاگرفتن و افزایش نفوذ آن را، خطری برای خود می بیند و در نتیجه باید آن را مهار کرده و جایگزینی برایش در نظر بگیرند. در مورد گذشته، به اختصار می توان گفت که این مشارکت، از زمان شروع مقابله میان اسرائیل و جنبش ملی فلسطین بر روی خاک اسرائیل^۳ به وجود آمد، اما کشمکش جنبش ملی با خاندان هاشمی، نتیجه چشمداشت این خاندان به یهودا و سامرة (ساحل غربی رود اردن) است.

هیچ شکی ندارم که طرح صهیونیسم و آغاز آن، در مقابله با جنبش ملی فلسطین بود. علی رغم این که در آن زمان، این جنبش وجود نداشت (یا جنبش ملی عربی با مفهوم جدید آن هنوز شکل نگرفته بود). با این وجود، منطقی می گوید که طرح صهیونیسم، ایجاد حاکمیت عربی را در این سرزمین از بین برد که بعدها کسانی که آنها را فلسطینی می نامند، نقش اساسی در آن یافتند و هنگامی که جنبش صهیونیسم، خواهان مکانی در این سرزمین شد از حساب ساکنان فلسطینی و جنبش ملی آن بود که

باعث به وجود آمدن یک کشمکش حقیقی تاکنون شده است.

به صورت منصفانه می توان به یک پیچیدگی دیگر از کشمکش اشاره داشت و آن، روی کار آمدن ملک عبدالله در دهه چهارم قرن بیستم بود که مناطق یهودا و سامرة را به پادشاهی خود منضم نمود؛ (که بعدها به نام ساحل غربی پادشاهی نامیده شدند) موضوعی که به شروع یک کشمکش حقیقی میان جنبش ملی فلسطین و اردن منجر گردید، زیرا به اعتقاد فلسطینی ها، تحقق اهداف خاندان هاشمی، به معنی نابود کردن خواسته های آنها بود و آنچه که در خلال جنگ سال ۱۹۴۸ روی داد، مشارکت اسرائیلی-اردنی در برابر فلسطینی ها بود.

طرح جنگ سال ۱۹۴۸ در این جا مناسب نیست، اما به طور ساده، جنگی میان اسرائیل و بین اعراب و در واقع، جنگی میان اسرائیل و خاندان هاشمی از یک طرف و مصری ها و فلسطینی ها از سوی دیگر بود. و کشمکش و مقابله اسرائیلی-اردنی با فلسطینی ها موجب شکل گرفتن مشارکت

* نقطه نظر گونیده اسرائیلی است. در واقع، وجود اسرائیل هیچ مشروعیتی ندارد. بنابراین، موضوع خاک اسرائیل هم تصویری باطل است. (م)

استراتژیک اسرائیلی- اردنی گردید که در طی جنگ سال ۱۹۴۸، مشاهده شد و تا مقدار زیادی در نتایج آن جنگ تبلور یافت.

ما در دهه‌های قبل، شاهد ادامه کشمکش مرکب اسرائیل و جنبش ملی فلسطین بودیم و در همان زمان، کشمکش با رژیم حاکم هاشمی ادامه یافت. براساس این سابقه، از سال ۱۹۶۷، مشارکت قوی استراتژیک میان اسرائیل و اردن بر علیه دشمن تاریخی آنها که در جنبش ملی فلسطین شکل گرفته بود، تجدید شد. در خلال کشمکش میان اسرائیل و فلسطینی‌ها، مشکل پناهندگان از سال ۱۹۴۸ ظاهر شد. آنها فقط خواهان بازگشت به ساحل غربی نبودند، بلکه اصولاً خواهان بازگشت به مرزهای اسرائیل بوده و براساس این سابقه، کشمکش با فلسطینی‌ها افزایش و عمق یافت، زیرا که رویاهای آنها برای ما کابوس بود. در مقابل و از همان زمان، کشمکش میان جنبش ملی فلسطین و اردن نیز عمیقتر شد، و ضمیمه کردن ساحل غربی به اردن در سال ۱۹۵۰، یکی از مهمترین عوامل مهاجرت گروهی از ساحل غربی به ساحل شرقی- با تشویق رژیم اردن- بود. به

تدریج در اردن حقایق دموگرافیکی (جمعیت‌شناسی) به وجود آمد که غیر قابل تجاهل بود و فلسطینی‌ها دوسوم ساکنین ساحل شرقی را تشکیل می‌دادند و از آن زمان که آنان اکثریت را تشکیل دادند، کشمکش گسترده‌ای به وجود آمد که قابل حل نبود و حداقل در آن مرحله راه حلی نداشت. ملک حسین دریافت که موفقیت جنبش ملی فلسطین در مطرح ساختن خود به عنوان نماینده کل مردم فلسطین و در تمام مکانهای انتشار (وجود) آن به معنی فروپاشی رژیم حاکم هاشمی خواهد بود. در نتیجه، کشمکش ادامه دار بین اسرائیل و اردن با فلسطینی‌ها، مشارکت فعال اسرائیل و اردن- خصوصاً پس از سال ۱۹۶۷- از سر گرفته شد و سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان یک دشمن مشترک به حساب آمد.

در مورد آینده باید محتاط بود، زیرا ما نمی‌دانیم «پس از خراب شدن خانه (اردن)، پیامبری به چه کسی داده خواهد شد.» در خصوص آینده، اوضاع به مقدار زیادی با وضعیت رهبری ملی فلسطین مرتبط خواهد بود، فارغ از این که چه کسی آن را

رهبری خواهد کرد؛ مسئله مهم، گرایشهای عمومی و ملی این رهبری است. تاکنون (از قرارداد اسلو و مسایل پس از آن) هنوز رهبری فلسطین به حقوق خود در قبال فلسطینی ها در اردن و در همان وقت به اهداف خود در داخل اسرائیل (در محدوده خط سبز-مرز ۱۹۴۸) تمسک جسته است. از اهداف سازمان آزادیبخش فلسطین در داخل اسرائیل، حق بازگشت و مبارزه بر ضد گرایش یهودی کشور اسرائیل را می توان نام برد. در این جا باید مشکل بزرگی را که برای اسرائیل در دهه آینده پیش خواهد آمد- و آن «عرب اسرائیلی» است- مطرح سازم که به صورت دقیقتر فلسطینی های اردنی-اسرائیلی است. برای ما در کشمکش عربی-اسرائیلی این مشکل، پیچیده تر و سخت تر است. در مورد اردن، سازمان آزادیبخش فلسطین اصرار می کند که تنها نماینده قانونی برای تمام مردم فلسطین، در هر جا که هستند- از جمله فلسطینی های ساحل شرقی- می باشد. و در یک طرح احمقانه بعد از امضای قرارداد اسلو، اسرائیل، سازمان آزادیبخش فلسطین را

مورد شناسایی قرار داد و آن را نماینده فلسطینی های ساکن در غرب رود اردن (یا مناطق ساحل غربی و نوار غزه) محسوب نمود تا این نزاعی که بعد از سال ۱۹۶۷ ظاهر شده است را پایان دهد. از جهت اصولی، هر کس که با قرارداد اسلو موافقت کند، بایستی با بازتابهای آتی آن نیز موافق باشد. به هر حال، مشکلی نیست که اسرائیل سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان نماینده مردم فلسطین مورد شناسایی قرار دهد، اما اردنی ها معنی اصل این شناسایی را می دانند و بر این اساس، ضروری است که نقطه نظر الیاکیم روبنشتاین در مورد هراس اردن از قرار داد اسلو بررسی شود.

تا زمانی که جنبش ملی فلسطین با استراتژی فوق باقی بماند، کشمکش میان اسرائیل و اردن با آن ادامه خواهد یافت، بنابراین، استمرار این مشارکت بین دو طرف، جهت مقابله با این تهدید، ضروری است و همه این گزاره را می دانند که:
 Predictions are very difficult Particularly those concerning the future
 پیش بینیهها بسیار مشکل است

خصوصاً این که مربوط به آینده است. در حال حاضر نمی‌توان مسائلی را که می‌گوییم اثبات نماییم. جنبش ملی فلسطین، مایل به تغییر استراتژی ملی خود در مورد مشکل حقیقی پناهندگان سال ۱۹۴۸ نیست که در موقعیت فعلی، هیچ راه حلی برای آنها وجود ندارد. پافشاری فلسطینی‌ها در رسیدن به اهدافشان هنوز ادامه دارد. یک دهکده یا منطقه معین که نشانگر حق بازگشت به مناطقی است که از آنها خارج و یا طرد شدند. (یعنی بازگشت به داخل خط سبز-مرزهای سال ۱۹۴۸) اضافه بر آن که رهبری فلسطین - علی‌رغم حجم بسیار زیاد سختیها و بدبختیهای ملی که مردم فلسطین کشیده‌اند اهداف بالایی را برای خود مشخص کرده‌اند که هنوز آن را تحقق نبخشیده‌اند و بدین ترتیب از فرصتهای تاریخی مکرری که برای رسیدن به یک راه حل میانه دارند بهره نمی‌برند (حرکتهای ملی بسیار کوچکی وجود دارد که با راه‌حلهای میانه موافقت دارد.) بعد از بدبختیهای سال ۱۹۴۸ برای فلسطینی‌ها، راه‌حلهای میانه‌ای مطرح شد، ولی از آنها بهره‌ای به دست نیامد. در این روزها نیز

شکست یا توفیق فرصتهای تاریخی موجود روشن نیست، زیرا که اهداف استراتژیک فلسطینی‌ها در نتیجه عدم توانایی آنها در نابودی اسرائیل در داخل و یا اردن در خارج، قابل تحقق نیست. آنها هنوز به اهداف، استراتژیک خود تمسک می‌جویند، زیرا که طرفهای دیگر خارج از این مثلث، این گرایش (قبول وضع موجود) را محکوم می‌کنند. از این رو تهدید فلسطین برای اردن و اسرائیل ادامه دارد و این، به معنی استمرار مشارکت استراتژیک میان طرفین خواهد بود.

تا هنگامی که حقایق مطروحه جریان داشته باشد، مشارکت استراتژیک بین اسرائیل و اردن باقی خواهد ماند. تعداد زیادی از اسرائیلی‌ها احتمالاً از این تحلیل آگاه نیستند و نیاز به این همپیمانی و راه‌حلهایی حاصل از آن را درک نمی‌کنند، اما در پایان کار، بجز یک نفر که نام وی را خواهیم برد، می‌فهمند که راه حل دیگری پیش روی آنها نیست.

در آستانه جنگ سال ۱۹۴۸ و پس از آن، اشخاصی، از جمله اسحاق بن اهارون پیدا شدند که ضرورت مشارکت استراتژیک

با اردن را درک نمی‌کردند. در سال ۱۹۴۹، بن‌هازون از بن‌گورین انتقاد کرد که وی از اشغال ساحل غربی دست کشیده و عملیاتی که ادامه آن، حرکت مرزها به مکان مناسب و همچنین آزادی کامل اعراب از ظلم (حکومت) اردنی را در پی خواهد داشت را متوقف کرده است. وی خواستار عدم تقسیم خاک اسراییل برای همیشه شد و از کنیست خواست تا قرارداد ترک مخاصمه با اردن را رد نماید. اما بن‌گورین، موضوع را به نفع مشارکت با امیر عبدالله و خاندان هاشمی و بر ضد حرکت ملی فلسطین پایان داد.

در همین چارچوب، لازم است موضوعی یادآوری شود و آن، این که پس از جنگ شش روزه، گروه خاصی در حزب میپای و احدت هعفودا معتقد بودند که قرارداد سازش با فلسطینی‌ها و با افراد مرتبط با جنبش ملی فلسطین و نه با اردن ضروری است. ایگال آلون، یکی از مهمترین شخصیت‌های مخالف همپیمانی با هاشمی‌ها در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ بود. همان طور که شخصیت‌های اصلی حکومت اسراییل همچون لوی اشکول و گلدامایر و

اسراییل گالیلی جهت رسیدن به یک سازش با فلسطینی‌ها فعالیت کردند (حتی ایگال آلون از تشکیل یک کشور فلسطینی عضو سازمان ملل متحد صحبت کرد که شرایط سنگینی برای آن مشخص شود)، زیرا که اردن با پیوستن به جنگ، امیدها را زدود و فلسطینی‌ها نیز در ضعیفترین موضع بوده و بیشتر از هر گروه دیگری نیاز به راه حل داشتند. براین اساس، برای اسراییل مفید بود که با آنها به یک راه حل برسد، اما ایگال آلون پس از آن که فهمید امکان به سازش رسیدن با جنبش ملی فلسطین وجود ندارد، به سرعت تغییر موضع داد و از بزرگترین مؤیدین یافتن راه حل از طریق اردن گردید. اما موشه دایان و شیمون پرز، تلاشی برای سازش با هاشمی‌ها انجام ندادند و موضعی مخالف اردن داشتند. دایان این گرایش را داشت و پرز وی را در مرحله اول تایید می‌کرد، بدون آن که بازتاب‌های نهایی این موضع‌گیری را درک کند، اما سرانجام نظر دایان را پذیرفت. موضع‌گیری پرز به صورت طبیعی، مخالف اردن بود و اردنی‌ها نیز محق بودند که وی را خطری برای منافع اردن تشخیص

دهند، زیرا که او منافع ملی فلسطین که باعث ناراحتی زیاد پادشاه اردن می شد، را ترجیح می داد. بعد از امضای قرارداد اسلو، اسحاق رابین نیز - با این که با اردن دشمن نبود - برای مدتی از موضعگیری مثبت به نفع اردن خودداری ورزید، اما عکس العمل اردن در برابر رابین عجولانه بود، زیرا که وی قراردادی بر ضد آن کشور امضا کرده بود. بدین ترتیب، اقدام هر طرف، به منظور تقویت موقعیت سازمان آزادیبخش فلسطین، به عنوان نماینده مردم فلسطین، ناگزیر به تضعیف اردن می انجامید. ملک حسین توانست تایید خود از سازمان آزادیبخش فلسطین را قبل از حوادث سپتامبر سیاه نشان دهد. وی گفت: «همه ما فدایی هستیم.» در مراحل آخر بود که رابین خسارت بزرگی را که در نتیجه امضای قرارداد اسلو به وجود آمده بود را دریافت که شاید منجر به بازتابهای بسیار طولانی مدت در اردن گردید.

گفتنی است که مقامات اسرائیلی در مراحل معینی، شعاری را مطرح می کردند که: «اردن همان فلسطین است.» بر این اعتقاد که سیطره جنبش ملی فلسطین بر

پادشاهی اردن هاشمی و ایجاد یک کشور قومی فلسطینی در آن، اسرائیل را از راه حل منطقه غرب رود اردن معاف خواهد کرد. علی رغم این که اسحاق شامیر، بانی این گرایش بود، اما در خلال جنگ خلیج فارس، سیاست محتاطانه ای اختیار کرد و به خاطر هراس از تسلط تندروان بر رژیم حکومتی اردن، روابط خود را با ملک حسین تقویت نمود. و اگر سیاست محتاطانه اسرائیل نبود، ملک حسین و رژیم حکومتی وی قادر به پایداری و فعالیت به عنوان یک شریک استراتژیک طولانی با اسرائیل نبودند.

در پایان می توان گفت: شراکت اسرائیلی-اردنی، نقطه تمرکز بسیار مهمی برای نیازهای استراتژیک اسرائیل است؛ خصوصاً هنگامی که به تفاهم برسیم که کشور فلسطین ایجاد شود. به مصلحت اسرائیل است که فلسطینی ها ضعیف و بیشتر در ارتباط با اردن باشند و در پایان کار، بهترین راه مقابله با اهداف فلسطینی، تقویت موقعیت اردنی ها است. (اسرائیل مایل است که به صورت مستقیم با فلسطینی ها برخورد نکند.) زیرا آنها بهتر از ما چگونگی مقابله با تهدیدها و خطرهای

مشترک را می‌دانند. از این رو اسرائیل دائماً به مشارکت اردن نیازمند است، اما در همان وقت باید راهنمای دیگری نیز جستجو شود. نکته آخر این که چرچیل گفت: Governments eventually do right thing not that they have explored all other options حکومتها نهایتاً کار درست را انجام می‌دهند، اما نه تمام انتخابهایی را که کشف کرده اند.

خلاصه

بهترین ساختار، مشارکت استراتژیک با جنبش ملی و نه با یک کشور پادشاهی است، اما این سخن در مورد یک جنبش ملی سوئدی نیست، از این رو من رسیدن به یک راه حل با جنبش ملی فلسطین را ترجیح نمی‌دهم. این طرح، بدین معنا نیست که اردن به عنوان یک کشور، ثبات ندارد، یا به عکس. در دهه پنجاه، رییس دستگاه اطلاعاتی اسرائیل گفت که: «ملک حسین بیش از چند روزی باقی نخواهد ماند» و از آن گزارش تاکنون ۴۰ سال از حکومت وی گذشت و اگر کسی بود که موضعگیری ملک حسین را در خاورمیانه می‌توانست نشان

دهد، شریک خود را براساس مصلحت انتخاب نموده و در مشارکت با ملک حسین، تردید بسیار زیادی می‌کردم، اما در موقعیت جاری، هیچ مشکلی در همکاری سیاسی با اردن وجود ندارد.

در مورد فلسطینی‌های اردنی، آنچه که باعث اشتغال ذهن می‌شود، اصلیت (فلسطینی یا اردنی) آنها نیست، بلکه این است که آیا آنها با گرایشها و یا نقطه نظرات سیاسی معتدل و محتاطانه و واقعگرا، موافقت خواهند کرد. موافقت با ایجاد مهارهای نظامی سنگین بر یک کشور عرب در منطقه و عدم وابستگی به گروههای تندرو و اجرای نقطه نظرات میانه روی ملک حسین، اگر این موارد انجام پذیرد، هیچ مشکلی در حصول بنیان فلسطینی- اردنی وجود ندارد. اگر فلسطینی‌های ساحل غربی، وضعی این گونه اختیار نمایند، هیچ مشکلی با آنها نخواهد بود، اما واقعیت ساحل شرقی، از ثبات در مواضع سیاسی بخش بزرگی از ساکنین موجود در آن قسمت صحبت می‌کند و سازمان آزادیبخش فلسطین نیز در صورت موفقیت، خواهان ایجاد یک کیان

قوی و موفق در ساحل غربی رود اردن است که اخلاص و دوستی ساکنین فلسطینی اردن را نیز در اختیار داشته باشد. موضعی که پایه های پادشاهی هاشمی را به لرزه می اندازد، امتدادی وحشت انگیز از تفکر اسلامی تندرو یا مجموعه های متعدد از کفر سبابا تا افغانستان خواهد بود. به اعتقاد من، مشکلاتی از این نوع کم نخواهد بود.

موضوع آخری که مایل هستم در مورد آن صحبت کنم، سلسله اقدامات قابل ستایشی است که اسرائیل برای جلوگیری از اشغال اردن در سال ۱۹۷۰- بدون این که یک تیر شلیک کند- به عمل آورد. امیدوارم که تمام حکومت های آینده، مانند حکومت حکیمانانه ای که در سال ۱۹۷۰ به رهبری گلدامایر و رابین و آلون عمل کرد، رفتار کنند و افرادی مانند موشه دایان و شیمون پرز که مایل به فروپاشی رژیم اردن هستند به عرصه وجود نرسند. در اسرائیل، دو مکتب به وجود آمده که هر یک دارای آرای متناقضی است. در آن روزها، مواضع پرز را جدی نگرفتیم، اما اقداماتی که وی پس از آن انجام داد باید مورد توجه قرار گیرد. ملک حسین درک کرد که می تواند به

اسرائیل قوی اعتماد کند، زیرا قدرت آن موجب منافع عالی اردن است.

هنوز سازمان آزادیبخش فلسطین خود را نماینده همه و کل فلسطینی ها در لبنان و غیر آن می داند و خواهان اجرای حق بازگشت آنها به داخل اسرائیل است و بسیار متأسفم که نمی توانم در این موضوع که بسیار مهم است وارد شوم. در مورد آریل شارون، به نظر من نظرات امروزین وی حاکی از براندازی رژیم هاشمی نیست، زیرا وی به مرحله ای رسیده که مصداق این کلام چرچیل است:

Where you stand depends on where you sit
یعنی کسی که بر یک صندلی حکومتی اسرائیل می نشیند، موضوع را با تمام عناصر آن می بیند و نسبت به موضعگیریهای گذشته، دارای تعهد بیشتری می گردد. شارون، یقیناً یک احمق نیست، زیرا می داند که هیچ چیز بهتر از کشوری نیست که به عنوان یک مانع در برابر کشورهای دشمن قرار گیرد و فقط احمقها به فروپاشی پادشاهی اردن راغب هستند.

